شنبه‌ها با کتاب [۸۴]

معرفی مجموعه‌داستان «صداهایی در شب»

پذیرایی گرم از خواننده

احمد آفتابی
فعال فرهنگی

نخستین کلماتی که نویسنده در آغاز داستانش به‌کار می برد، و همچنین نحوه قرارگرفتن آن ها در کنار هم و، به عبارت دیگر، «ساخت نحوی» جمله آغازین، در کنار لحن انتخاب شده برای آغاز داستان، همه و همه، تأثیر مهم و بسزایی بر خواننده می‌گذارند. البته این بدان معنا نیست که سایر جملات داستان مهم نیستند، اما جمله اول یا -به قول معروف- «گشایش» داستان چیز دیگری است، درست مشابه برخورد نخست میزبان، پس از آنکه در را می‌گشاید و میهمانان را به خانه اش فرا می خوانَد. به احتمال زیاد، با حقیر هم عقیده اید که آن چند ثانیه آغازین، با اینکه جزء ناچیزی از کل زمان صرف شده برای مهمانی است، شاید مهم ترین بخش آن به شمار رود: استقبال (یا، به قول فردوسی، «پذیره شدن») صمیمانه، گرم و گیرا، و -در مواردی مانند مهمانی های مرتبط با جشن تولد- غافل‌گیرکننده و همراه با شگفتانه (یا همان سورپرایز) می‌تواند نوید بخش ساعات دل نشینی باشد که در ادامه در انتظار میهمانان است، درست همانند داستان های کوتاه استیون میلهاوزر -نویسنده ای که دو هفته پیش مجموعه داستان «خنده های خطرناک» او را معرفی کردیم- که گشایش های درخشانی دارند، جمله های آغازینی که واضح است با دقت و وسواس فراوانی به نگارش درآمده اند، و می توانند خواننده را به خواندن ادامه داستان ترغیب کنند. این شروع ها، عجیب، یادآور جملات نخست داستان های خورخه لوئیس بورخس آرژانتینی و ادگار آلن پوِ آمریکایی است، دو داستان نویسی که قالب ادبی «داستان کوتاه» را به اوج رساندند و الهام بخش شمار زیادی از داستان نویسان پس از خود گشتند.

در ادامه، شماری از گشایش های داستان های مجموعه داستان «صداهایی در شب» را مرور می کنیم، مجموعه ای که شامل شانزده داستان کوتاه است؛ و نکته فوق العاده جالب ماجرا اینجاست که در بخشی از داستان آخر، با عنوان «صدایی در شب»، نویسنده، به شکلی ظریف و هوشمندانه، به مبحث «گشایش در متون ادبی» اشاره می‌کند و از زبان پدر شخصیت اصلی داستان چنین می‌گوید (ص ۳۵۷) که سه جمله در کل ادبیات وجود دارد که بهترین آغازها هستند: «در آغاز، خدا آسمان و زمین را آفرید» [که نخستین جمله سِفر (به معنای «کتاب») «پیدایش» است از اَسفار خمسه یا همان تورات که بخش نخست از بخش های سه‌گانه عهد عتیق است]، «اسماعیل خطابم کنید» ("Call me Ishmael") [که جمله آغازین رمان «موبی دیک» است از هرمان ملویل]، و «آن سوها، دورتر از هر غربی، دهکده لوور ترینزویچ قرار دارد» [که آغاز یک داستان کودکانه است با نام "Tootle"]. عنوان و جمله نخست شماری از داستان های کتابی که امروز معرفی می‌کنیم به قرار زیرند:

«جلای جادویی»: باید همان دم در می‌گفتم «نه»، به آن غریبه ای که گردنی نحیف و کیف سیاهی در یک دست داشت که او را به یک سو خم کرده بود. (ص ۷)؛ «اشباح»: برخلاف گمان عده ای، اشباح شهر ما فقط در تاریکی سروکله شان پیدا نمی شود. (ص ۲۹)؛ «تب پری دریایی»: تقریبا صبح زود، ساعت چهارونیم صبح نوزدهم ژوئن، موج های دریا پری دریایی را به ساحل ما آوردند. (ص ۷۹)؛ «جایی دیگر»: در آن تابستان، شهر ما دچار بی قراری شد؛ می شد آن را در خیابان اصلی یا در ساحل حس کرد. (ص ۱۶۷)؛ «سیزده زن»: من سیزده زن دارم. ما همگی در یک خانه زندگی می‌کنیم. (ص ۱۸۵) [برای مزاح عرض کنم که نگران نباشید؛ این داستانی در راستای تبلیغ چند همسری نیست! اتفاقا، در یکی از خوانش های ممکن از آن، می توانید به نتایج بسیار جالبی برسید در راستای تحکیم نهاد خانواده های تک همسر]؛ «آرکادیا»: از فشار زندگی خسته شدید؟ پس به آرکادیا خوش آمدید! (ص ۲۰۳)؛ «این مکان»: اسمش «این مکان» بود، از همان بچگی می فهمیدیم که اسم جالبی نیست. (ص ۲۷۵)؛ «صدایی در شب»: سموئیل نوجوان در تاریکی از خواب برمی خیزد؛ مشکلی پیش آمده است. بیشتر مفسران بر این باورند که این حادثه درون معبد رخ می دهد و نه در خیمه ای بیرون معبد و زیر آسمان پرستاره. (ص ۳۳۱).

«صداهایی در شب»، نوشته استیون میلهاوزر، ترجمه جواد همایون پور، نشر ثالث، ۳۶۰ صفحه، ۳۲۰ هزار تومان.

صاحب‌خبر

دریافت مجوز پیش از انتشار کتاب در سوریه اجباری شد

سانسور کتاب در حکومت جدید سوریه

وزارت اطلاع رسانی سوریه دریافت مجوز پیش از انتشار کتاب ها را در این کشور الزامی کرد.

به گزارش خبرگزاری «ایبنا» به نقل از «الاخبار»، وزارت اطلاع رسانی سوریه، با صدور بخش نامه ای جدید، دریافت مجوز پیش از صدور یا عرضه کتاب ها در داخل و خارج کشور را الزامی کرد. این تصمیم واکنش های گسترده ای را در میان نویسندگان و ناشران سوری برانگیخت و فعالان فرهنگی آن را «ضربه ای به آزادی بیان» و «روی آوردن به سیاست های سرکوبگرانه» توصیف کردند. مروان عدوان، فرزند نویسنده فقید سوری، ممدوح عدوان، و مدیر نشر «الدار»، در واکنش به این تصمیم، در صفحه شخصی خود نوشت: «در حالی که بسیاری از کشورهای عربی در مسیر کاهش میزان سانسور حرکت می‌کنند، وزارت اطلاع رسانی سوریه تصمیم به اِعمال مجدد سانسور پیش از انتشار گرفته است.»

در پی بالا گرفتن اعتراض ها، وزارت اطلاع رسانی سوریه با انتشار بیانیه ای توضیح داد که این تصمیم صرفا برای مدیریت وضعیت انتقالی و پوشش شکاف های قانونی پس از سقوط حکومت سابق اتخاذ شده است. در این بیانیه آمده است که دریافت مجوز روندی قانونی است که از پیش وجود داشته است و همچنان ادامه دارد. با این حال، منتقدان این توضیحات را کافی ندانستند و بسیاری از نویسندگان و ناشران سوری آن را «تصمیمی فاجعه بار» و نمونه ای تازه از محدودسازی آزادی های فرهنگی خواندند و خواستار لغو کامل شرط دریافت مجوز پیش از انتشار شدند، زیرا به باور آنان، وجود هر نوع سانسور با آزادی نشر و بیان در تضاد است. تصمیم تازه وزارت اطلاع رسانی سوریه مبنی بر الزام مجوز پیش از انتشار، به طور ضمنی، دوباره درِ بازار کتاب را به روی نویسندگانی که آثارشان در دوران حکومت قبلی اجازه نشر نداشت، بست.

گوهر شاهوار ۱۱۵

علی باقریان

۵۷۱ پُر از دردْ خوالیگران[۱] را جَگر
پُر از خونْ دو دیده پُر از کینه سر

۵۷۲ همی بنْگرید این بِدان آن بِدین
ز کَردارِ بیدادشاهِ[۲] زمین

۵۷۳ از آن دو یکی را بپرداختند[۳]
جز این چاره ای نیز نشْناختند

۵۷۴ برون کرد مغزِ سرِ گوسپند
بیامیخت با مغزِ آن ارجمند

۵۷۵ یکی را به جان داد زینهار[۵] و گفت
نگر[۶] تا بداری سَر اندر نِهفت[۷]

۱- خوالیگران: آشپزان.
۲- بیدادشاه: شاهِ بیداد، شاه بیدادگر.
۳- بپرداختند: تهی ساختند، خالی کردند.
۴- از آن دو نفر، مغز سر یکی را خالی کردند.
۵- زینهار: امان.
۶- نگر: مراقب باش، بپّا.
۷- از جان دیگری گذشت و امانش داد، و به او گفت: «حواست باشد که خودت را پنهان کنی و جایی آفتابی نشوی!»

درباره کتاب «قرار با خورشید: روایت هایی از مواجهه با امام رضا(ع)»، در گفت وگو با پدیدآورندگان آن

خاطره نگاری یک قرار دوستانه

گروه فرهنگ و ادبیات

گفت وگو

پنجشنبه ای که گذشت، ۱۱ اردیبهشت ماه، در میانه های دهه کرامت، «به نشر» (انتشارات آستان قدس رضوی) از یک اثر ویژه رونمایی کرد: «قرار با خورشید: روایت هایی از مواجهه با امام رضا(ع)». البته از مواجهه با امام هشتم(ع) هزاران روایت در دست است (که در جای خود ارزشمندند)، اما این کتاب حاصل قلم گروهی از نویسندگان بنام کشور است که به دبیری مهدی قزلی گردهم آمده اند. نویسندگان این مجموعه، به ترتیب الفبا، از این قرارند: مرضیه اعتمادی، زهرا افخمی نیا، رضا امیرخانی، مریم برادران، مرتضی برزگر، علیرضا جوانمرد، علی خدایی، معید داستان، مرتضی درخشان، مسعود دیّانی، محسن رضوانی، حمیدرضا شاه آبادی، محمدرضا شرفی خبوشان، مکرمه شوشتری، غلامرضا طریقی، حامد عسکری، بهرام عظیمی، قاسم فتحی، مهدی قزلی، و احسان ناظم بکایی. نویسندگانی که معرفی نیاز ندارند و اغلب صاحب یک یا چند اثرند.

اما اینکه این نویسندگان چطور در کنار هم قرار گرفته اند، آنچه روایت کرده اند چقدر با کلیشه ها تفاوت دارد، و نیز اینکه روایت تجربه دینی اساسا چه فرقی -مثلا- با روایت تجربه اجتماعی می کند، برخی از پرسش هایی هستند که در رویایی با مجموعه «قرار با خورشید» به ذهن مخاطب خطور می کنند. ما این سؤالات را با چندتن از دست اندرکاران تولید این کتاب در میان گذاشته ایم.

مهدی قزلی، نویسنده و گردآورنده:

«قرار با خورشید» خودِ خودِ زندگی است

به غیر از دوستانی که کارشان در این مجموعه چاپ و منتشر شده است، افراد دیگری هم بودند که با آن ها برای همکاری صحبت کرده بودیم. برخی پذیرفتند و برخی نه، برخی توانستند و برخی نه. برخی نیز نوشتند، اما متنشان -به قولی- درنیامد و خودشان را راضی نکرد، تا اینکه در نهایت به این ترکیب رسیدیم.

درباره آنچه در این اثر روایت شده است نیز باید گفت این تجربه هالزوما تجربه های معنوی نیست و درواقع تجربه های زندگی است. آنچه در حرم امام رضا(ع) برای ما اتفاق می افتد، تجربه زندگی است. شاید بخشی دُز معنوی بالایی داشته باشد، اما بخشی این طور نیست. اتفاق ها و روایت ها خیلی معمولی است، مثل زمانی که می رویم توی صف می ایستیم تا چای بگیریم، می رویم گوشه ای در کنار خانواده یا دوستان می نشینیم و می گوییم و می خندیم، سلفی می‌گیریم و می‌گذاریم توی پروفایلمان، توی اینستاگرام یا صفحه مجازی. امکان دارد بخشی از این تجربه ها جنس معنوی داشته باشد، اما همه آن ها از این جنس تجربه ها نیست. می خواهم بگویم خودِ خودِ زندگی است و تلفیقی از چیزهایی دیگر، چیزهایی که هم برای نویسنده ها اتفاق می افتد هم برای آن ها که نویسنده نیستند.

نکته این است که نویسنده ها و هنرمندان تربیت شده اند تا آنچه را فهمیده اند و حس می کنند به بهترین شکل ممکن ارائه کنند. از این منظر، شاید مردم عادی نتوانند آنچه را تجربه کرده اند ارائه کنند. اما راهش چیست؟ همین ارائه‌کردن، پشت سرهم، بارها و بارها، تا کم‌کم این تربیت شدن اتفاق بیفتد. من یقین دارم این کتاب، خودش، چهره به چهره و زبان به زبان، به وسیله مخاطبان به همدیگر معرفی خواهد شد و من، نه از تریبون شما و نه از هیچ تریبون دیگری، تلاشی برای اینکه مخاطبان بروند سراغ این کتاب نخواهم داشت؛ از این بابت مطمئن هستم.

مرتضی درخشان، نویسنده:

تنوع رنگِ نگاه ها کار را خواندنی کرده است

من یکی از تجربه های شخصی ام را از یک تشرف ویژه به حرم نوشته ام که اتفاق جالبی بود. طبیعتا، یک بخشی از آن خاطره است و درواقع از آن دست نوشته هاست که نویسنده باید خودش را توی آن ببیند.

درباره نوشتن چنین روایت هایی، مسئله نگاه است. شما چه چیزی را می توانید از مسائل دینی و مذهبی دور بدانید؟ مسئله زاویه دید است. ما نباید فکر کنیم که این دو از هم جدا هستند؛ زیارت هم بخشی از زندگی است و اتفاقا بخش خوبی از زندگی است. تجربه اجتماعی آدم ها هم همین طور؛ بخشی از زندگی است. همه این ها می شود یک روایت. مهم این است که ما دوربینمان را کجا بگذاریم و نگاهمان چطور باشد. هر انسانی زاویه منحصر به فردی دارد؛ یعنی، وقتی شما به یک پدیده مشترک نگاه می کنید، آن پدیده را از منظر خودتان می بینید. اینکه آدم های مختلف دارند حرم امام رضا(ع) و مواجهه های خود را روایت می کنند، خودش، یک مسئله منحصربه فرد است که خرده روایت های جدید را تولید می کند. مثلا، اینکه شما به عنوان یک مشهدی به حرم می روید خیلی متفاوت است با اینکه یک تهرانی، خوزستانی یا قمی به حرم برود. این نگاه های مختلف خیلی مهم است. ضمن اینکه یک تیم حرفه ای این کار را انجام داده است. این تنوع نگاه ها و محصولی که ارائه می دهند کار را خواندنی می کند. ما روایت های زیادی از زیارت داریم که در فضای مجازی یا کتاب ها و روزنامه ها به چاپ رسیده است، اما ویژگی انحصاری این کتاب تنوع و رهایی آثار آن است؛ مثلا، دیدن چنین روایتی از بهرام عظیمی، که کارگردان و انیماتور است، خیلی اتفاق جذابی است.

نکته دوم اینکه نویسنده هایی که در این مجموعه حضور دارند نویسنده هایی هستند که به نظر من کمتر چنین چیزی را از آن ها دیده ایم. البته یک بخش از این دوستان آن قدر بزرگ هستند و کارکرد و عملکردشان قوی است که افتخار بنده و امثال بنده است بخواهیم کنار آن ها کار بکنیم، مثل رضا امیرخانی که دغدغه های ارزشمندی دارد و خود مهدی قزلی که یکی از نویسنده های بسیار خوب و باسابقه است یا غلامرضا طریقی که یکی از شاعران بزرگ ادبیات ماست. و خرده روایت یعنی همین، یعنی آدمی که خیلی وقت ها فکر نمی کنید چنین روایتی داشته باشد از گوشه وکنار محصولی ارائه می دهد که شما اصلا برایتان باورکردنی نیست.

احسان ناظم بکائی، نویسنده:

روایت ها ملموس و عاری از شعارزدگی است

روایت من برمی گردد به یک خاطره قدیمی، زمانی که با پدربزرگ مادرم، که اسمش «بابارمضون» بود، می رفتیم مشهد. او ورزشکار بود، کشتی گیر بود و من را روی دوشش می‌گذاشت و زیارت می کردیم. بعد هم که می رفتیم سراغ خریدن سوغاتی و عکاسی کنار پرده هایی که از حرم می‌کشیدند. بیشتر شرح همین حال وهوای نوستالژیک دوره کودکی است.

درباره نوشتن چنین روایت هایی نکته مهم این است که بشود حس را به درستی منتقل کرد؛ این اهمیت زیادی دارد. برای امثال من که بارها و بارها توی «همشهری جوان» و جاهای دیگر این کار را انجام داده ایم، خیلی کار سخت و پیچیده ای نیست، چون یاد گرفته ایم که احساساتمان را به راحتی بنویسیم و بروز بدهیم. مدتی پیش در کتاب نشر «اطراف» هم درباره فامیلی ام نوشتم که چطور شد «ناظم بکائی».

نکته درباره روایت های کتاب این است که امام رضا(ع) در همه روایت ها به شدت ملموس است و امروزی، و از منظرهای مختلفی به او نگاه می شود. یعنی توی سبک زندگی ها می شود این را دید؛ این طور نیست که در یک جای مقدس باشد و امکان دسترسی به آن وجود نداشته باشد. ترکیب نویسنده ها هم بسیار متنوع است، و از جریان ها و فکرهای مختلف اند. هرکس از منظر خودش ماجرا را روایت می کند.

نکته مهم دیگر این است که شعارزده نیست؛ یعنی، وقتی به ما سفارش داده شد، گفتند: «شما روایتی بنویسید از مواجهه ای که خودتان با امام رضا(ع) داشته اید؛ نیازی نیست بروید سراغ یک روایت شعارزده یا تعریف و تمجید از احوالی که داشته اید و یک روایت شهودی بنویسید.» ما در این کتاب بیست روایت داریم از مواجهه های ملموسی که نویسنده ها با زیارت و حرم امام رضا(ع) داشته اند.

به نظرم، همان طورکه مدیر انتشارت «به نشر» هم در جلسه رونمایی از کتاب به آن اشاره کرد، این جریانی است که می تواند در سال های آینده هم به صورت مستمر اتفاق بیفتد و در دهه کرامتْ ماهرساله شاهد چنین روایت ها و چنین کتاب هایی باشیم، حتی از زائران غیرایرانی یا آدم هایی که حضورشان در مشهد شاید خیلی عادی نباشد. این مجموعه روایت های ملموس و جدا از شعارزدگی از آن فضای مقدس خیلی خوب است، به شرط اینکه در فضای نشر آستان قدس و مشهد بشود مجدد این طور روایت ها را منتشر کرد.

بخشی از داستان

یُل داش

نویسنده
مکرمه شوشتری

ما هر سال تابستان می رفتیم مشهد؛ این چیزی بود که به صورت رسمی بین دروهمسایه و بچه های مدرسه اعلام می شد. اما، وقتی آخر تابستان با صورت های آفتاب سوخته و دست های خشکی بسته برمی‌گشتیم، معمولا سوغات مشهد همراهمان نبود؛ ماست خیکی و قره قروت و کیشته زردآلو می آوردیم با مسکه و لواشک. خیلی وقت ها مسیر برگشتمان همان قوچان و خانه مادرجون و ماشین های گرگان و قائمشهر بود. اگر عمو یا شوهرعمه ای نبود که بخواهد برود مشهد خانه کسی، ما هم مسیرمان به حرم نمی خورد؛ می رفتیم قله یکی-دو ماه می ماندیم و مستقیم برمی‌گشتیم خانه مان در شیرگاه. جان ننه ام ترسو بود؛ نمی توانست بدون مردی از خودمان ما را از قله ببرد مشهد. خانه کسی را توی آن شهر بزرگ پای پیاده بلد نبود که مهمانش بشود و ببردمان حرم و بعد بشود که از آنجا برگردیم شهر خودمان. مشهد صدبرابر قوچان بزرگ بود.

[...] یک بار توی همین مسیر برام قصه «یُل داش» را تعریف کرد، سنگی که توی راه مشهد افتاده بود کنار جاده، آن وقت ها که مسافرها از قله پای پیاده می رفتند زیارت. تعریف کرد که هرکس رد می شد، یک هل به سنگ می داد، یک قدم پیشش می برد، هرکس با هر نیتی. «یل داش» یعنی «سنگ کنار راه»، «سنگ توی راه». به «رفیق خوب و همراه» هم توی ترکی می‌گوییم «یل داش»؛ انگار یک جور استعاره است از کسی که همراه توست، توی راه توست، به قول محمد صالح علا «در سمت تو»ست. توی قصه، یل داش را همین طور می غلتاندند تا برود سمت گنبد و بارگاه امام. اما آخر قصه باز است؛ نمی دانی یل داش عاقبت می رسد حرم یا نمی رسد. همه زندگی و قصه یل داش همین توی راه بودن ها بوده است آیا؟ خط اصلی قصه همین رفتن و آدم های جورواجوری است که هلش می دهند تا با یک تکان سخت یک قدم نزدیک ترش کنند به آرزوش؟

یادداشت

امام رضای جمع‌وجور و پنهان آدم‌ها کجاست؟

نویسنده
قاسم فتحی

من که وامی مانم. بیشتر وقت ها یا مخالفم یا می‌گویم نمی توانم و کار من نیست. دقیقا همین دو-سه جمله را تحویلشان می دهم. بعد، همه شان تعجب می‌کنند و همان پرسش بیخودِ همیشگی را مطرح می‌کنند: «شما که نویسنده مشهدی هستی یعنی هیچ روایتی، هیچ داستانی درباره امام رضا(ع) نداری که بنویسی؟!»

داستان از همین جا شروع می شود: قرار است چیزی «نوشته شود». اما، ظاهرا، توی این پرسش ها، تنها چیزی که به آن فکر نمی‌کنند همین فرایند «نوشتن» است، بیان کلمه هایی درباره کسی یا مکانی که نوشتن از آن، دست‌کم برای من، باید در بهترین و بکرترین و عینی ترین شکل ممکن صورت بگیرد. راستش، توی این یک قلم، عقب نشینی، پنهان شدن پشت سنگر مقدس مآبی و ایدئولوژی یا بسنده کردن به یک مشت احساس تکراری ظلمی آشکار است. از آن طرف، پیشینه این جور کارها در عالم به اصطلاح ادبیات و کتاب و داستان آن قدر افتضاح است که آدم، هربار به این فکر می‌کند که کار ملموس استخوان داری درباره ارتباط آدم ها با امام رضا(ع) وجود ندارد، ترجیح می دهد کاری نکند و سکوت کند.

ولی مگر چنین چیزی ممکن است؟! پس تکلیف داستان میلیون ها آدمی که هرساله به مشهد می آیند چه می شود؟! داستان مجاوران و عابران هرروزه چطور؟! راستش، گمان می‌کنم نویسنده ها از نزدیک شدن به این موضوع می ترسند، هراس دارند درباره امام رضای جمع وجور و کوچک خودشان بنویسند که دورش پر از هاله های ایمانی است، همانی که به خاطرش به مشهد می آیند و با خاطر خوش و گاهی هم ناخوش ازش برمی‌گردند. می ترسند امام رضای خودشان به چیزی که بقیه فکر می‌کنند شبیه نباشد، می ترسند خرافاتی لقب بگیرند، می ترسند متنی اعترافی بنویسند و در رهایی و عریانی جنس صمیمیت و ربط و تماس و توقعشان آشکار شود. ما از ربط آدم ها و از ربط خودمان به مشهد بی خبر نیستیم، ولی ترجیح می دهیم عیانش نکنیم.

اما، راستش، برای «نوشتن» در این فقره، باید این ترس را بگذاریم کنار و مشرف شویم. نوشتن از امام رضا(ع) باید از رواق ها و صحن ها و بلندگوها و پخش زنده ها به سرداب ها بیاید و خلوت ها و مسیرهای نامعمول. توی ذهن نویسنده های مشهدی و هرکسی که علاقه ای به این شهر دارد، جایی هست که می ترسند به آن نزدیک شوند. هروقت این ترس ریخت و ریختنش هم باب شد، کلمه هایی در خیال آدم جمع می شود که برای خیلی ها خواندنی است. نوشتن از امام رضا(ع) تازه آنجا شأنی پیدا می‌کند و منزلتی.

صاحب‌خبر

استاندار خراسان رضوی در دیدار با رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران مطرح کرد

ضرورت انتقال نسخ خطی فارسی از کشورهای همسایه

استاندار خراسان رضوی درباره نسخ خطی فارسی موجود در کشورهای همسایه و آسیای میانه گفت: «گاهی خطر از بین رفتن این نسخ جدی است؛ در چنین اوضاعی، می توان تفاهماتی فرهنگی با این کشورها، از جمله افغانستان، انجام داد.»

غلامحسین مظفری، در دیدار با غلامرضا امیرخانی، رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، با اشاره به اهمیت حفظ میراث مکتوب تمدنی، اظهار کرد: «نسخ خطی ارزشمندی در افغانستان وجود دارد که در معرض نابودی و خطر هستند. بسیاری از کتاب هایی که موزه هرات در اختیار دارد مربوط به حوزه تمدنی خراسان است.»

استاندار خراسان رضوی، با بیان اینکه می توان با کشورهای همسایه و آسیای میانه برای تهیه نسخه‌ای از نسخ خطی فارسی موجود در آن کشورها همکاری کرد، بیان کرد: «تجربه موفقی از سفر هیئت اقتصادی و فرهنگی خراسان رضوی به پاکستان و ازبکستان داریم که طی آن تفاهم‌نامه‌های تجاری متعددی امضا و برخی از آن ها به قراردادهای بزرگ اقتصادی تبدیل شد. به نظر بنده، با گسترش همکاری های اقتصادی، تعاملات فرهنگی نیز تقویت خواهد شد.»

وی خاطرنشان کرد: «با توجه به سفر آتی والی هرات به خراسان رضوی، می توان زمینه اعزام تیمی از ایران را به آنجا فراهم کرد.»